**مدت: 41**

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمدلله رب العالمين و صلي الله تعالي علي سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و علي آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالي فرجه الشريف.

بحث در اين بود که آيا اخبار علاج موارد تعارض بالعرض را هم شامل مي‌شود يا اختصاص دارد به تعارض بالذات. تعارض بالذات خب در جايي است که نفس مدلول دو خبر و اطراف تعارض با هم تضاد دارند يا تناقض دارند و قابل اجتماع بالذات نيستند. که در آن موارد اين اختلاف ذاتي مداليل باعث مي‌شود که علم اجمالي پيدا بشود يکي از اين دو تا مخالف با واقع است. بنابر اين در موارد تعارض بالذات ما دو تا امر داريم يکي اين که خود مدلول‌ها قابل اجتماع نيستند. تضاد دارند، تناقض دارد. دوم اين که اين تضاد آن‌ها، اين تناقض‌ آن‌ها، اين تحافت خود آن‌ها باعث مي‌شود که علم اجمالي پيدا کنيم که دو تايي‌شان صادر نيستند و اگر صادر باشد يکي از آن‌ها است. اگر واقعيت داشته باشد يکي از آن‌ها است. اما در تعارض بالعرض نه فقط آن امر دومي وجود دارد به خاطر آن امر خارجي. مي‌دانيم هر دو صحيح نيستند، هر دو مطابق با واقع نيستند، اين را داريم اما خود مدلول‌ها صرف نظر از آن مطلب قابل اجتماع هستند، تضادي، تناقضي، تحافتي بين‌شان نيست. مثل همان مثال معروف که دليلي آمده دلالت کرده بر وجوب عيني نماز جمعه در روز جمعه. دليل ديگري دلالت کرده بر وجوب عيني نماز ظهر در روز جمعه و دلالت‌شان به جوري است که جمع عرفي نداشته باشند. يک وقت مي‌گويد صلّ صلاة الظهر آن هم مي‌گويد صلّ صلاة الجمعه خب اين صلّ صلاة الظهر بنفسه دلالت بر وجوب تعيني مي‌کند. آن هم بنفسه دلالت بر وجوب تعيني ظهر مي‌کند. خب در اين جا جمع عرفي وجود دارد دست از تعينيت هر کدام برمي‌داريم اصل اين وجوب اين هست، اصل وجوب آن هست دست از تعينيت‌ها برمي‌داريم نتيجه وجوب تخييري مي‌شود. اين جا تعارض حتي بالعرض هم درست نمي‌شود. نه مثال اين است که نه آن اين جوري مي‌گويد يجب صلاة الجمعة متعيناً آن هم مي‌گويد يجب صلاة الظهر متعيناً. ديگه اين جمع عرفي ندارد. تصريح به تعيين شده در اين، تصريح به تعيين در آن شده نمي‌شود رفع يد از تعيين بکنيم.

خب در اين موارد اين مي‌گويد يجب صلاة الجمعة متعيناً آن مي‌گويد يجب... اگر آن علم... اجماع خارجي ما نداشتيم که در يک روز دو نماز به نحو تعيين واجب نيست اين دو تا مدلول‌ها با هم ناسازگاري نداشتند خب التزام به هر دو مي‌داديم مي‌گفتيم روزهاي ديگه يک نماز واجب است، روز جمعه دو تا نماز واجب است. هم نماز جمعه، هم نماز ظهر.

پس خود مدلول‌ها با هم ناخواني ندارند. بلکه آن علم خارجي ما باعث مي‌شود بدانيم هر دو مطابق با واقع نيستند. هر دو صحيح نيست.

سؤال: تعبير صحيح اين است که سبب مي‌شود که ؟؟؟ شامل هر دو نشود.

جواب: خب نه. اين علم اجمالي پيدا مي‌کنيم البته نتيجه اين مي‌شود که در اين موارد حالا چرا مي‌گوييم تساقط مي‌کنند آن وقت به خاطر اين که دليل حجت نمي‌تواند شامل بشود.

سؤال: شايد هر دو مخالف با واقع باشند.

جواب: بله فلذا گفتيم مي‌دانيم يکي‌شان... هر دوي‌شان مطابق نيستند. آن علم اجمالي ما اين مي‌شود. نه يکي‌شان مطابق است. شايد هر دو مخالف واقع باشند. نه علم اجمالي پيدا مي‌کنيم هر دو مطابق با واقع نيستند اين علم را پيدا مي‌کنيم.

خب ادله داله بر علاج که مأخوذ در آن‌ها الخبران المتعارضان هست کما اين که در مرفوعه زراره بود. يا الخبران المختلفان که در بقيه روايات کما و بيش اخذ شده بود. الخبران المختلفان يا الحديثان المختلفان يا يأتي عنکم خبرٌ و يأتي خلافه مثلاً. اين تعابيري که... اين تعابير مسلّم آن جايي که دو تا خبر مدلول‌هاي خودشان با هم تحافت دارند آن جا را مسلّم شامل مي‌شود قدر مسلّمش هست. انما الکلام در اين است که آن جايي که دو تا خبر مدلول‌هاي خودشان مثل اين مثال تحافتي ندارند. آن علم اجمالي ما باعث شده که آن دليل خارجي و آن علم خارجي ما باعث شده که علم اجمالي پيدا کنيم هر دو نمي‌شود مطابق با واقع باشد. که از آن تعبير مي‌کنيم به تعارض بالعرض. آيا واقعاً اخبار علاج اين جا را هم مي‌گيرد يا نمي‌گيرد. و اين خيلي بحث مهمي است و متأسفانه به اين عنوان توي معمول کلمات مطرح نشده. و مرحوم امام رضوان الله عليه اين را مطرح فرمودند که آيا اين را شامل مي‌شود يا شامل نمي‌شود.

امام رضوان الله عليه ابتدائاً مي‌فرمايند شامل نمي‌شود... حالا تعبير ابتدايي‌شان اين است که شامل نمي‌شود بعد مي‌فرمايند مشکل است. چرا؟ به خاطر اين که همين توضيحي که داديم خب خبران مختلفان يعني دو تا خبري که مدلول‌هايش مختلفند. الخبران المختلفان به توضيحي که عرض مي‌کنيم، خبر چيه؟ خود الفاظ که هيچ وقت اختلاف ندارند که. الفاظ ترکيب شدند از حروف هجا و با هم اختلافي ندارند. پس الخبران المختلفان يا يعني الخبران المختلفان مدلولهما أو دلالتهما. و فرض اين است که در اين جا که تعارض بالعرض هست مدلولهما تحافتي ندارند. دلالت هر يک بر آن مدلول هم تحافتي با هم ندارند. دلالت وقتي است که مدلول‌ها تحافت داشته باشند دلالت‌ها هم تحافت پيدا مي‌کنند. بله آن علم اجمالي باعث ... آن دليل خارجي باعث شده که ما بدانيم اين دو مدلولي که تحافت و تخالفي با هم ندارند هر دو مطابق با واقع نيست. و مستتبع اين که مي‌دانيم هر دو مطابق با واقع نيست و يکي خلاف واقع است اين است که تمسک به ادله حجيت هم نمي‌توانيم بکنيم. چون اگر بخواهيم در هر دو تمسک کنيم که خب مي‌دانيم يکي خلاف واقع است. و اگر بخواهيم يکي دون ديگري تمسک کنيم ترجيح لامرجح است. از اين جهت به هيچ کدام نمي‌توانيم تمسک کنيم.

بنابراين الخبران متعارضان و هم چنين الخبران المختلفان نمي‌تواند بگيرد.

فرموده است که: لکن لا يصدق الخبران المختلفان و المتعارضان عليهما عرفاً... تا اين که مي‌فرمايند: و بالجمله ادراج العامين من وجه في ادله التعارض مشکل و ادراج المتعارضين بالعرض اشکل. اين بيان اول‌شان. بعد يک بياني دارند که مي‌فرمايند با اين بياني که مي‌گوييم ممکن است بگوييم شامل مي‌شود. و آن اين است که درسته الخبران متعارضان به اين عبارت به اين واژه و مفهوم اين واژه نگاه بکنيم شامل نمي‌شود اما بعيد نيست ادعا بشود که از مجموعه ادله علاج اين مطلب به دست مي‌آيد که اين روايات علاج مي‌خواهد بفرمايد که اخبار صادره عن المعصومين عليهم السلام اگر هم با هم ناخواني داشت.... اخبار صادره از آن‌ها نبايد کنار گذاشته بشود. بايد به يک شکلي به آن عمل بشود. مقصود اين است از اين اخبار. حالا اگر عنوان متعارضين هم در بعضي آمده به حسب غالب مواردي است که علتي و وجهي پيش مي‌آيد براي اين که آدم خيال کند عمل نبايد بکند. چون معمولاً تعارض هست که... همان تعارض به معناي واقعي‌اش که تحافت مدلولين است که آدم گير مي‌کند چه کار کند و به ذهنش مي‌آيد که خب بايد به هيچ کدام عمل نکنيم. به لحاظ اين مورد غالب تعبير شده به خبران مختلفان يا متعارضان. اما آن چه که موضوع براي اخبار علاج است مي‌خواهد بفرمايد اخبار صادره از ما اين‌ها نبايد اين جوري باشد که به آن بي‌اعتنايي بشود، عمل نشود. آن جايي که تعارض نيست و هيچ علم اجمالي خارجي براي پيدا نمي‌شود آن جا که روشن است بايد عمل کرد. آن‌ جاهايي هم که چنين چيزهايي پيش مي‌آيد آن جا هم اين جوري نيست که به هيچ کدام عمل نکنيد، رها بکنيد. نه. ببين کدام مخالف عامه است آن را عمل کن. ببين کدام موافق کتاب است آن را عمل کن. ببين کدام راوي‌اش مثلاً اصدق است، اورع است به آن عمل کن. ببين کدام مطابق مشهور است به آن عمل کن. بالاخره به يک وجهي مي‌گويد به اين‌ها عمل بکن.

مي‌فرمايد که: الا ان يدعي ان العامين من وجه و کذا المتعارضين بالعرض و ان لم يندرجا فيهما....

در عبارت مختلفين، خبران مختلفان يا متعارضان داخل نمي‌شود.

لکن العرف بمناسبه الحکم و الموضوع و القاء الخصوصيه يفهم ان الخبرين الواردين عن الائمه عليهم السلام اذا تصادما و تعارضا بأي وجه کان لا يجوز طرحهما....

که بهتر بود به جاي اذا تصادما و تعارضا يک عبارت عام‌تري را مي‌آوردند چون خودشان قبول دارند تعارضا و تصادما نمي‌گيرد بالعرض را. يعني وقتي به هر دو بالاخره نمي‌شود عمل کرد حالا در اثر تصادم و تعارض يا در اثر اين که علم داريم که هر دو مطابق با واقع نيست. اين جا....

لايجور طرحهما بل لا بد من الترجيح و الاخذ بالراجح و مع فقدانه التخيير فلا يرضي الشارع فيهما العمل علي طبق القاعده...

که بگوييم طبق قاعده تساقطا تعارضا برويم سراغ عمومات مثلاً فوقاني اگر نبود برويم سراغ اصول عمليه. نه خبري که از ما صادر شده، وارد شده شما بايد به آن عمل کنيد.

اگر اين حرف را بزنيم بله خب مي‌گوييم هم شامل عامين من وجه مي‌شود که بحث قبلي بود و هم اين جا مي‌گوييم شامل متعارضين بالعرض مي‌شود. بعد مي‌فرمايند فتدبر جيداً.

خب قبلاً راجع به اين فرمايش ايشان در عامين من وجه هم اين فرمايش را فرموده بودند و آن جا عرض کرديم. که چنين مطلبي از اين روايات به جوري که ظهور درست بشود، احتمال که فايده‌اي ندارد. بايد مدلول عرفي اين روايات و ظهور عرفي اين روايات اين مطلب باشد که نه عنوان خبرين متعارضين خصوصيتي نداشته باشد. و مي‌خواهد بگويد خبرهايي که از ما صادر شده حالا ولو اين که تعارض هم نداشته باشد و شما علم اجمالي داريد به اين که يکي‌ مطابق واقع نيست اين جور نيست که اين‌ها را رها کنيد. يک جوري به اين‌ها عمل کنيد. اين خب يک مطلبي است ولکن مدلول اين روايات اين باشد خصوصاً با توجه به اين مطلب که ما وقتي تمحيض کرديم و حلاجي کرديم اخبار علاج را آن که حجت بود يک دو سه تا خبر بيشتر نبود. يک جمع قفيري نبود که بگوييم همه دارد مي‌خواهد ... يک دو تا روايت، دو سه تا روايت بود که حجت شد دلالةً و سنداً اين‌ها را توانستيم قبول بکنيم دلالت و سندش را. از اين يکي دو تا روايت چنين چيزي به نحو ظهور عرفي که حجت باشد استفاده نمي‌شود. بله فقط يک احتمالي است. مجرد احتمال هم مادامي به حد ظهور نرسد حجت نيست.

سؤال: ؟؟؟ اين‌ها که از ظهور استفاده نکرده ....

جواب: بله؟

سؤال: ؟؟/ تناسب حکم و موضوع و از باب اين که شارع؟؟

جواب: بله ديگه تناسب حکم و موضوع مراد است بايد ظهور درست کند. و چنين ظهوري در اين جا نيست. ممکن است که شارع براي متعارضين واقعيين آن‌هايي که تعارض است بله يک راه حلي قرار داده. اما آن جا که تعارض نيست چه عيب دارد که بگويد طبق اصل عمل بکنيد. همان ادله ديگه هست خب بگويد اين‌ها تعارض مي‌کنند تساقط مي‌کنند برويد سراغ ادله فوقاني، نبود برويد سراغ اصول عمليه. خودش نقشه راه مجتهد را تبيين کرده که چه کار بايد بکند. فلذا است خود ايشان هم در فقه يعني همان طور که فتدبر جيداً فرمودند ملتزم نيستند فلذا آن تعبير آن جا هم که فرمودن مشکلٌ و الا اگر خب شامل نمي‌شود چه مشکلٌ است. اين که فرمودند مشکلٌ معلوم است به اين حرف هم دلگرم نيستند. يا اگر شامل هم مي‌شود مشکلٌ ديگه ندارد. اگر حتماً شامل نمي‌شود مشکلٌ ندارد. اين معلوم است که خود ايشان هم دغدغه خاطر دارند که اين جوري هست، اين جوري نيست. از عبارات‌شان معلوم است که خود ايشان هم در ترديد هستند. و حق مسأله هم در اين جا همين است که احراز شمول روايات با توجه به عناويني که در روايات مأخوذ است مشکل است.

يک بيان ديگري هم به خدمت شما عرض شود براي عدم شمول وجود دارد و آن شايد در السنه بعضي.... طبق مباني بعضي از اعاظم مي‌شود آن جور هم توضيح داد و آن اين است که خبران متعارضان صدقش نسبت به موردي که مدلول‌ها با هم ناخواني دارند با آن جايي که مدلول‌ها ناخواني ندارند ولي به خاطر عامل خارجي ما علم پيدا کرديم يکي از اين دو تا حتماً مطابق با واقع نيست. صدق تخالف و تعارض در اين موارد تشکيکي است. يعني صدقش نسبت به آن جايي که ذاتاً با هم ناخواني دارند آن صدق جلي است. نسبت به اين مورد اگر هم صدق داشته باشد صدق خفي است. حرف قبلي اين بود که نه صدق خفي‌اش هم انکار مي‌شد که اصلاً تعارض به آن گفته نمي‌شود. اين بيان بعد اين است که نه تعارض ممکن است گفته بشود اما صدق تعارض بر آن خفي است. ولي در آن قبلي جلي است. عناويني که داراي افراد جلي و خفي هستند اين‌ها انصراف دارند از فرد خفي و منصرفند الي الفرد الجلي. انصراف به او و از او دارند. خب اگر اين قانون اصولي را هم کسي قبول بکند بگويد در مواردي که تشکيک... عناوين مشکک هستند فرد جلي و خفي دارند اين چنين است بله طبق اين بيان هم مي‌تواند بگويد عناوين انصراف دارند. پس دو راه براي اين هست. يکي اين که بگوييم اصلاً صادق نيست که ظاهراً آن درسته. يکي هم اين که بر فرض صدق انصراف دارد از آن يکي.

سؤال: ؟؟؟

جواب: بله حالا در آن مسأله حق همين است که خفا و جلا باعث انصراف نمي‌شود اگر انصراف هم باشد انصراف بدوي است. نه انصراف مستقر. انصراف بدوي است و اين موجب عدم التزام به فرد خفي نيست. مثلاً الانسان کذا خب انسان کذا شمولش نسبت به بعضي افراد ممکن است بگوييم خفا دارد و لکن اشکالي ندارد حالا يا... مثلاً آب، نسبت به آبي که در آزمايشگاه درست مي‌کنند. فرد جلي‌اش همان آبي است که در طبيعت خداي متعال خلق فرموده اما آبي که انسان خودش اجزايش را مي‌گيرد ترکيب مي‌کند ممکن است بگوييم خفا دارد ولکن اين خفا باعث نمي‌شود که بگوييم شامل نيست.

اين صورت اول، اين مورد اول که تعارض بالعرض بود.

يک مورد ديگر هست که ديروز سه مورد گفتيم که امام مطرح فرمودند. مورد دوم در جايي است که يک دليلي داريم، يک عامي مثلاً داريم، يک مطلقي داريم دو تا مخصص، سه تا مخصص، يا مقيد راجع به آن عام وارد شده. که اين مخصص‌ها و مقيدها خودشان با هم تعارض ندارند، ناخواني ندارند اما اعمال آن‌ها، تخصيص آن‌ها باعث مي‌شود که آن عام ما يا آن مطلق ما مستهجن بشود. حالا يا در اثر قلت فرد، بقاء قلت فرد تحت او يا در اثر اين که اصلاً بي‌مورد بي‌مورد مي‌ماند. مثلاً فرض کنيد روايتي وارد شده يستحب اکرام العالم. خب اکرام کل عالم، يا اکرام العالم که مطلق باشد. يا اکرام کل عالم که عموم باشد. بعد يک روايتي وارد شده که يجب اکرام العالم العادل. خب يجب اکرام العالم العادل تخصيص مي‌زند آن استصحاب را. او مي‌گفت همه جا مستحب است، اين مي‌گويد اکرام عالم عادل واجب است.

سؤال: تعارض است يا تخصيص است.

جواب: بله؟

سؤال: حکم‌هايشان فرق مي‌کند.

جواب: نه چون عالم عادل را دارد مي‌گويد.

يک روايت ديگه وارد مي‌شود يحرم اکرام العالم الفاسق. خب اين هم دارد تخصيص مي‌زند مي‌گويد مستحب نيست... عالم فاسق حرام است. آن هم مي‌‌گويد عالم عادل واجب است. او اين طايفه را خارج مي‌کند از استحباب، آن، آن طايفه را خارج مي‌کند از استحباب. حالا اين جا همين مثال هم مي‌شود مثال براي آن‌ جايي باشد که قليل الفرد است علي مبنايي. هم مي‌شود مثال بشود براي آن جايي که عديم الفرد مي‌شود علي مبنايي. اگر بگوييم بين فسق و عدالت فصلي نيست قهراً بنابراين هيچ فردي باقي نمي‌ماند براي مستحب است اکرام هر عالمي. چون علما يا عادل هستند يا نعوذ بالله فاسق هستند. ؟؟؟ که ندارد. اگر عادل هستند وجوب اکرام است. اگر فاسق هستند حرمت اکرام است. پس فردي براي مستحب کجا مي‌ماند؟ اگر هم بگوييم فاسده هست. بنا بر بعضي مباني بين فسق و عدالت گفتند فصل مي‌شود باشد. چون عدالت ملکه اجتناب است. فسق هم اين است که کار حرام انجام بدهد. حالا اگر کسي اوائل بلوغ است. اول بلوغش هست کار حرام انجام نداده ولي هنوز هم تمرين نکرده که ملکه پيدا بکند خب يک فردهاي قليلي باقي مي‌ماند آن يستحب براي آن‌ها مي‌شود خب حمل مطلق يا عموم بر فرد نادر مي‌شود و مستهجن است.

حالا در اين جا به خدمت شما عرض شود امام فرموده اين جا اين دو تا خاص‌ها خب مدلول‌هايشان با هم تنافي ندارد. آن مي‌گويد واجب است اکرام عالم عادل اين مي‌گويد حرام است اکرام عالم فاسق. ولي چون اين دو تا اگر بخواهد صادر شده باشد يک تالي فاسد دارد و آن تالي فاسدش اين است که آن کلام شارع عديم الفرد يا قليل فرد بشود که مستهجن است. از اين جهت مي‌فهميم هر دوي اين‌ها مطابق با واقع نيست. همان جوري که آن در امر قبلي بود اين جا مي‌فهميم هر دو مطابق با واقع نيست. اين دو تا تعارض پيدا مي‌کنند منتها تعارض‌شان بالعرض است. حالا اين جا بايد چي گفت؟ امام فرموده است که اين جا علي المباني مختلف است. تارةً ما در اين جا همين جوري که الان بيان کرديم قائل مي‌شويم يعني مي‌گوييم که تعارض فقط بين همين خاص‌ها است. و آن عامي که قليل الفرد يا عديم الفرد مي‌شود آن داخل در جرگه تعارض نمي‌شود. آن بالا ايستاده آن تعارض نسبت به آن نيست. تعارضي اگر هست اين دو تا است که با هم تعارض بالعرض پيدا مي‌کنند. اگر اين را گفتيم اين جا مثل مسأله قبل بايد بگوييم اخبار علاج شاملش نمي‌شود چون اين دو تا مدلول‌هايش که با هم تحافت ندارد که. الخبران المتعارضان نيستند. به همان بياني که آن جا گفتيم. اما اگر اين جوري بگوييم کما قديقال که ان شاء الله بحث تفصيلي‌اش بعداً خواهد آمد در مسائل بعد که نزاع مهمي است اين جا بين اعاظم که نه در اين موارد تعارض بين اين دو تا و آن عام درمي‌گيرد. بين اين دو خاص و آن عام يا آن مطلق اگر اين را گفتيم ايشان مي‌فرمايد اين جا مشمول اخبار علاج مي‌شود. چرا؟ چون خاص و عام يا مقيد و مطلق عند العرف متخالفان هستند. اين‌ها تخالف دارند با هم ناسازگارند. اگر جمع عرفي داشته باشند اين تخالف بدوي و غيرمستقر است. اگر يک جا جمع عرفي نمي‌توانيم بکنيم تخالف‌شان واقعي و حقيقي و مستقر مي‌شود. اگر يکي از اين خاص‌ها بود خاص ديگه نبود تخالف بدوي داشتند ولي جمع عرفي داشتند و مهم نبود حالا که دو تا شدند و مجتمع شدند دو تا خاص الان هر دو اگر بخواهند تخصيص بزنند آن عديم الفرد بشود يا قليل الفرد بشود. الان ديگه اين تخالف ديگه يک تخالف مستقر است. تخالف مستقر که شد پس مشمول اخبار علاج مي‌شود. و اين جا با آن قبلي تفاوت مي‌کند ببينيد چرا؟ چون آن مي‌گويد مستحب است اکرام هر عالمي پس بنابراين اکرام اين هم مستحب مي‌شود. اين مي‌گويد اکرام واجب است، وجوب و استحباب که با هم جور در نمي‌آيند در اين افراد. او مي‌گويد مستحب است اکرام هر عالمي، اين مي‌گويد حرام است اکرام عالم فاسق. خب در مورد عالم فاسق حرمت و استحباب که قابل استعمال نيستند پس مدلول‌ها تخالف دارند. منتها اگر يکي از اين‌ خاص‌ها بود اين يک تخالفي بود قابل اغماض، جمع عرفي داشت. حالا که دو تا جمع شدند هر دو بخواهد آن جمع عرفي اعمال بشود محذور قليل الفردي يا عديم الفردي آن پيش مي‌آيد پس جمع عرفي نمي‌شود. ندارد. حالا که ندارد پس تعارض مستقر است پس مشمول اخبار علاج مي‌شود.

سؤال: با تعارض بين اين دو تا خاص با عام ؟؟؟ دو طرف دارد تعارض يا سه طرف دارد تعارض؟

جواب: إن شئت قلت که اين جا مي‌شود تعبير بکنيم سه طرف دارد يعني اين و اين و آن عام. يا نه اين دو تا را يکي حساب مي‌کنيم مجموع کنار هم هستند اجتماع‌شان،‌ مجتمع‌شان با آن يکي است. و اين نزاع خيلي عميقي است بين اعلام که ان شاء الله بحثش بعداً خواهد آمد. ادله‌ آن‌ها چيه، ادله اين‌ها چيه؟ چرا آن‌ها مي‌گويند تعارض دو طرفي مي‌شود، آن‌ها مي‌گويند سه طرفي مي‌شود. يا اين حرف‌هايي که حالا اين جا حرف‌هاي عميقي است در اين جا ان شاء الله در بحث ديگري که بعداً‌ خواهيم داشت که اگر اطراف تعارض از دو تا بيشتر بود احکامش چيه آن جا ان شاء‌الله اين‌ها را دنبال مي‌کنيم آن جا بحث مي‌کنيم.

اين جا فقط به اندازه اين داريم بحث مي‌کنيم که آيا اخبار علاج باتوجه به عنواني که در آن هست اين جاها را مي‌گيرد، مي‌تواند بگيرد يا نه نمي‌تواند بگيرد؟

ظاهر کلمات... امام رضوان الله عليه پس حرف اين است که اگر آن طور گفتيم شامل نمي‌شود تفصيل مي‌دهند و چون حق در نظر ايشان اين است که تعارض فقط بين خاصين است. نه بين اين‌ها و آن عام فلذا ايشان طبق مبناي خودشان مي‌فرمايند که اخبار علاج اين جا نمي‌آيد. بنابراين مبناي مسأله روشن شد و لکن الظاهر من کلمات غيرواحدي از بزرگان مثل محقق خويي، محقق تبريزي و محقق شهيد صدر و اين‌ها اين است که نه اين‌ها اخبار علاج اين‌ جا را هم مي‌گيرد. اما ديگه وجهش را بيان نکردند. کأنّ ارسال مسلّم گرفتند آن‌ها و وارد خود اين بحث نشدند ارسال مسلّم گرفتند.

مورد سوم به خدمت شما عرض شود که مرحوم امام مطرح کردند اين جا اين است که اگر ما يک عام داشته باشيم يا يک مطلق داشته باشيم يک دانه مخصص داريم اما اين يک مخصص آن قدر دامنه‌اش وسيع است که اگر بخواهد تخصيص بزند استهجان لازم مي‌آيد. مثل اين که گفته اکرم کل عالم بعد يک دليلي مي‌آيد مي‌گويد يحرم اکرام غير العالم الاعلم. خب آن جا گفته اکرم کل عالم، اين جا مي‌گويد حرام است اکرام غير اعلم. خب اعلم هم مي‌شود يکي. پس آن اکرم کل عالم فقط فردش منحصر در اعلم مي‌شود. خب اين چيه؟ استهجان دارد. اين طريقه حرف زدن نيست. خب بگو اکرم عالم الاعلم. براي چي مي‌گويي کل عالم بعد مي‌آيي آن جوري همه را خارج مي‌کني يکي ته آن باقي بماند.

اين جا هم اگر ما دو روايتي داشته باشيم به اين شکل قهراً مي‌توانيم در اين مورد چي مي‌شود؟ هر دو واقعيت ندارد. يا شارع آن که در واقع امر است و مراد جدي مولي است يا ان عام است و اين خاص صادر نشده و نيست يعني در مراد جدي نيست. حالا صادر هم شده باشد تقيتاً ممکن است باشد. در مراد جدي و واقع امر نيست يا اگر اين خاص در واقع امر هست آن عام در واقع امر نيست. و الا اين دو تا با هم جور در نمي‌آيند.

خب آيا اين جا چي؟ اين جا هم ... اين جا امام رحمة الله عليه مي‌فرمايد اين جا اخبار اين صورت را حتماً بلادغدغة مي‌گيرند. چرا؟ چون تحافت که دارند آن مي‌گويد واجب است اکرام هر عالمي. اين مي‌گويد حرام است. خب اين حرمت با وجوب که تحافت دارد. جمع عرفي هم که ندارد. ديگه اين جا دو مبنا نيست. اين جا از آن مواردي است که بايد گفت تعارض دارد. و همان طور که در ابحاث سابقه گفته شد و بعداً هم لعل بيايد و ان شاء الله جاي اصلي‌اش در باب عام و خاص و مطلق و مقيد است اگر ما گفتيم که اصلاً عام و خاص در عرف عقلا تعارض‌شان مستقر است نه غيرمستقر مي‌گويد اين با آن ناخوان است فلذا اين خاص را حمل بر اين مي‌کنند که آن حرف قبلي را دست از آن برداشته نسخ کرده. نه اين که خاص قرينه بشود مي‌گويد از اول، از عام غيرخاص مقصود بوده. اين در عرف عقلا نيست. مثلاً يک کسي ابتدائاً گفت اکرم کل عالم بعد گفت لاتکرم الفساق من العلما. اگر کنارش بگويد خب مي‌‌گويند تبصره به آن زد کنارش گفت. اما اگر کنارش نگويد و بعداً بگويد مي‌گويند عقيده‌اش عوض شده. دست از آن حرف قبلي‌اش برداشته. نمي‌گويند اين قرينه است بر اين که از اول آن هم که گفته غير اين مقصودش بوده. توي عرف عقلا اين نيست. اين تخصيص عام به اين جوري که الان متداول در بين فقها است که مي‌گويند عام وقتي به خاص تخصيص مي‌خورد خاص قرينه مي‌شود که از اول گوينده عام هم عام مقصودش نبوده در مراد جدي بلکه غيرخاص بوده. يا آن گوينده مطلق از اول مطلق مرادش نبوده غيرمقيد بوده. اين يک متد خاص شرع است. توي عرف اين جوري نيست. اين يک متدي است که شارع در بيان مرادات خودش ابداع کرده. و به حسب ادله و سيره و اين‌ها به مخاطبين خودش فهمانده که بله من اين جور صحبت مي‌کنم. وقتي اين طوري شد حالا اصلاً آن خبران مختلفان، رواة به ذهن عرفي‌شان وقتي مي‌آيند مي‌گويند آقا خبران مختلفان آمده قهراً شامل موارد عام و خاص هم مي‌شود. ما براي موارد عام و خاص به همان سيره و اجماع و متد معلوم از شرع تخصيص مي‌زنيم. و الا لو خلي و طبعه اصلاً شامل است. ادله الخبران المتعارضان يا الحديثان المختلفان اين‌ها شامل موارد عام و خاص، مطلق و مقيد، شامل اين‌ها هم مي‌شود. مطلق و مقيدهايي که به خصوص سلبي باشد. ايجاب و سلب باشد. آن مي‌گويد اذا ظاهرت اعتق رقبة. اين مي‌گويد لاتعتق رقبة کافرة.

سؤال: ؟؟؟؟ هر دو تا ايجابي باشد چي؟

جواب: حالا اگر هر دو ايجابي باشد آن محل ... اگر مفهوم داشته باشد باز که يعني آن ايجابي حصر از آن فهميده بشود باز مفهوم دارد نفي دارد مي‌کند. اگر نه جمع عرفي دارد حمل بر استحباب ممکن است بشود.

سؤال: ؟؟؟ توي همين مثال ما ؟؟؟ تخصيص اکثر فهميده مي‌شود و الا مدلول...

جواب: نه نه اين جا اين جوري نيست. حالا همين را داريم مي‌گوييم. طبق اين مبنا تعارض اصلاً‌ مستقر است. چرا؟ براي اين که يکي خاص است يکي عام است. وقتي که يکي خاص بود يکي عام بود عرف مي‌گويد اين‌ها با هم نمي‌سازند. آن جايي که قابل جمع عرفي است، قابل جمع باشد بتوانيم جمع بکنيم طبق آن متد و آن سيره خارج مي‌شود از خبران متعارضان. اين جاها که يک محذوري لازم مي‌آيد ما دليل بر خروجش نداريم پس داخل در ادله الخبران المتعارضان مي‌ماند. طبق اين مبنا که اي مبنا هو الاقوي عندنا است که در عرف گفتيم که عام و خاص .... جمع بين عام و خاص نيست. جمع بين مطلق و مقيد اين چنيني نيست. اين يک شيوه شرعي است. خب وقتي اين طور شد پس قهراً الخبران المختلفان، الخبران المتعارضان بنفسه اين عنوان‌ها شامل موارد عام و خاص هم مي‌شود. شامل موارد مطلق و مقيدها هم مي‌شود. شامل موارد آن تعارض‌هاي متعارف هم مي‌شود. همه را مي‌گيرد. آن جايي که مي‌توانيم به عام و خاص عمل بکنيم و آقايان اسمش را گذاشتند جمع عرفي که جمع عرفي نيست. همان که حالا اسمش را گذاشتند جمع عرفي اين‌ها مشمول ادله خاص شرعي هست. يعني آن سيره، آن اجماع. اين‌ها از تحت الاخبار المتعارضه خارج مي‌شود. اين صورت‌هايي که نمي‌شود عمل کرد دليل بر خروجش نداريم داخل در ادله باقي مي‌ماند. و لذا است اين موارد را ما مي‌گوييم که داخل ادله اخبار علاج به اين بيان هست و اخبار علاج شامل‌شان مي‌شود.

سؤال: ؟؟؟

جواب: کي گفته؟

سؤال: امام. گفته تعارض اين جا بين دو تا فاصله بين عام و خاص اين جا؟؟؟

جواب: نه نه. نفرموده است. کما لو قلنا. دارد به آن مبنا اشاره مي‌کند. فلذا گفتيم که آن مبنا. ولي ايشان مبنايش اين نيست. و صلي الله علي محمد و آل محمد.

**پايان جلسه.**